

شاه سلطان حسین

در تحفة العالم

آنچه در این کوتاه سخن از نظر خوانندگان می‌گردد اشاره به مطالب کتابی است موسوم به تحفة العالم در توصیف اخلاق و محاسن شاه سلطان حسین صفوی!

نویسنده این کتاب میرزا ابوطالب بن میرزا بیگ فندوسکی که عهد روزگار این پادشاه را درک نموده است، بر خلاف تاریخ نویسان اواخر صفوی و پاپس از آن که باشیوه‌ای تحقیر آمیز از شاه سلطان حسین یاد کرده و در ابصورت مظهری از نالایقی و سست عنصری دانسته‌اند، کوشیده‌است از او پادشاهی مصلح و نیکوکار و شخصیتی کارآمد و سیاست مدار بسازد و محاسن و سجایای اخلاقی او را بستاند.

تحفة العالم اثری است نفیس و منحصر به فرد که علاوه بر زیبایی ظاهری

وتزیینات و خط خوش آن که نمونه ارزنده‌ای از يك اثر هنری است، از متنی استثنایی نیز برخوردار است و نویسنده درشش جزو کتاب که هر کدام را به یکی از اقدامات و محاسن شاه سلطان حسین اختصاص داده، کوشیده است بابر شمردن امتیازات این پادشاه وی را بر پیشینیانش برتری دهد.

هنوز يك قضاوت تاریخی از جمیع جهات در مورد شاه سلطان حسین انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روزگار نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد و ناگزیر باید گفته میرزا محمد خلیل مرعشی صاحب مجمع التواریخ را نیز از نظر دور نداریم که مینویسد:

«میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنا بر -
مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر
نموده^۱ و با این ترتیب داوری ما بر مبنایی صحیح قرار نخواهد گرفت.
اجمالاً باید گفت آنچه از شخصیت شاه سلطان حسین در آثار مربوط به
دوران افول حکومت صفوی و طلوع دوران نادری ضبط شده است تصویری
قالبی و یکنواخت از مردی است در منتهای سست عنصری و حقارت و
بازیچه‌دست حوادث. مردی مربوط به آخرت و گوشه‌گیر که واقعیت‌های

۱ - مجمع التواریخ: میرزا محمد خلیل مرعشی. تصحیح عباس انبال

این جهان را به اندیشه جهانی دیگر نادیده گرفته، کنج عزلت را برکنجهای ناپایداریا برتری داده وصحبت حکیم باشی وملاباشی و خواجهسرایان را بر میدان جنک وگردش نیزه وشمشیر برگزیده است. مردی خرافه پرست وقضا وقدری ومعتقد به بیهودگی مقاومت در برابر حوادث نامطلوب. يك چند بدببال فقوای ملاباشی درمیخانهها راپسته وبساط سازوطرب رابریچیده است وچندی بعد بخاطر تجویز حکیم باشی که علاج بیماری عمه اش (مریم بیگم) را درنوشیدن شراب دانسته است^۱ ویا بهاصرار اطرافیان که ازشراب خواری محروم مانده اند، حکم حاکم شرع را نادیده گرفته، لب به «ام الخبائث» آلوده است ودرپایان سرنوشت کشوری بزرگ را که سواران نیزه گزارش ازنهر «انک» و«آمویه» تا دریای سیاه تاخته اند، به دست عده ای حادنه جوسپرده پس از تحمل شکستی ننگ آلود، سربرودیهیم شهرپاری را به یکی از بندگان خود داده به شاهی پروآفرین خوانده است!

تردید نیست که شاه سلطان حسین ازعوامل اصلی انقراض وتباهی دولت صفوی بوده وحوادث غم انگیز سالهای ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ هجری قمری باعدم لیافت وضعف وی دراداره امور دولت وملت ایران ارتباط مستقیم داشته است اما با توجه بهعوامل سقوط وانحطاط حکومت صفوی وتتحقیق

۱ - لکهارت - انقراض سلسله صفویه ص ۳۷ به نقل از کروسینسکی .

در بصیرت نامه که ترجمه ناقصی است از نوشته کروسینسکی رقع تحریم شراب را مربوط به بیماری مادرشاه میدانند.

در ریشه‌های آن این نتیجه بدست می‌آید که اولاً شاه سلطان حسین در سالهای بالنسبه طولانی سلطنت خود از جنبه‌های مثبت فرمانروایی بی بهره نبوده است و در ثانی تمامی علل و اسباب انقراض دولت صفویه را بدوران او باید نسبت داد و بدبختی وی در این بوده که عمر حکومت در زمان او بسر آمده و مانند آخرین فرمانروای هر سلسله مسئولیت شکست و ناکامی‌ها متوجه او گردیده و کفاره بی‌لیاقتی و سهل‌انگاری مردان سیاست و جنگ را پرداخته است.

تصویر ذهنی از مردی که کشور شاه اسمعیل و شاه عباس را دچار بی‌سرو-سامانی کرده است از لحاظ مردمی که به افتخارات گذشته خود علاقه‌مند هستند هیچ‌گاه تصویر خوش‌آیندی نبوده است تا جایی که جلوه آثار ارزنده زمان شاه سلطان حسین مانند مسجد زیبای سلطانی و گچ بریها و تزئینات مدرسه نیم‌آورد و معماری کاروانسرای مادرشاه هم تحت الشعاع آثاری چون مسجد شاه و شیخ لطف‌الله قرار گرفته و آنهایی که به اوج‌ها و فرازهای تاریخ بیش از نشیب‌های آن توجه دارند، عصر صفویه را عادتاً عصر شاه عباس می‌پندارند و در حقارت تسلیم شاه سلطان حسین، شهادت و پایداری اصیل مردم ایران را در دوران استقرار حکومت افغان نادیده می‌انگارند و بالمال صحنه‌هایی شورا انگیز از تاریخ شهرهای قزوین و یزد و خوانسار و سده ناجسته می‌ماند.

شیخ علی حزین مورخ و نویسنده نامدار دوران صفوی که شاهد

عینی وقایع پایان سال ۱۱۳۴ در اوایل ۱۱۳۵ هجری قمری هنگام محاصره اصفهان بوده با اشاراتی واقع بینانه و عبرت انگیز می نویسد:

« در آن هنگام صلاح در حرکت پادشاه بود، چه مجال مقاومت با خصم نمانده و مقدر بود که خود با منسوبان و با امرا و خزائن آنچه خواهد به طرفی نهضت کند. تمامی ممالک ایران سوای قندهار در تصرف ایران بود. اگر از آن مخصه بیرون رفتی، سرداران و لشکرهای متفرقه کل مملکت ایران به او ییوستندی و چاره کار توالستی کرد و الحق ندی در آن وقت منحصردرین بود. من این معنی را به یک دو کس از محرمان او فهمانیدم و تحریض کردم که از این رأی دو گذرند و استخلاص اصفهان نیز در این صورت بود، چه بعد از رفتن پادشاه، خصم را بر سر اصفهان زیاده کوششی بود و به فکر کار خود می افتاد و عامه شهر او را به هر عنوان از سر خود وامی کردند و وی ناچار شدی که از همان راه که آمده بود و بهر و رایام و سعی موفور آنرا گشاده بود به مقر خود باز گردد یا آماده جنگهای سلطانی شود و به هر صورت تدبیری بود سودمند و آن همه خلق بی شمار تلف نمی شدند. اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد.»^۱ و در جای دیگر می گوید:

«جماعت افاغنه که مالک تختگاه اصفهان شده بودند، آسایش

یافته به تسخیر بعض نواحی از عراق و برخی از مملکت فارس پرداخته توسی در ملک ایشان پدید آمد و جمعی از تبه کاران طوعاً و کرهاً به ایشان که جماعت صحرا نشین بودند پیوسته قوانین سلطنت و جهانداری و راه و رسم معیشت و دیبا داری تعلیم نموده طریق تقلید قزلباش پیش گرفتند لیکن اگر در شهری اندک مایه جمعیتی دست می داد از بیم ناگهان به قتل عام می پرداختند و این معامله در اصفهان به کرات واقع شد و چیزی به کسی نمی گذاشتند و آن مایه اموال و خزائن و نفایس اندوختند که محاسب و هم قیاس از تصور آن عاجز است و مردم را هیچگونه آرامی از ستم آن شور بختان نبود در رعیت به جان رسیده گاهی به قتل ایشان کمر می بستند. دار السلطنه قزوین را که به تصرف آورده بودند روزی عوام و مردم بازار بهم برآمده شمشیر در افاغنه نهادند و چهار هزار تن کمابیش بکشتند و شهر به ضبط خود آوردند. پس از چندی باز لشکر بر سر شهر کشیده به عهد و پیمان متصرف شدند و هم چنین در قصبه خوانسار عوام شوریدند و جمعی از افاغنه را با حاکم و سرداری از ایشان که وارد شده بجائی میرفت در میان گرفتند و در یک روز سه هزار تن بکشتند. و از غریب اینکه بعض دهات حقیره که به هر نوع ذخیره آذوقه داشتند در مدت هفت سال که استیلای افاغنه واقع بود حصار نا استوار خود را حراست نموده جز صغیر تفنگ از ایشان به افاغنه نرسید و چند آنکه در تسخیر آن قریه ها در آن مدت کوشیدند سود نداشت...'

آن «ناسنجیدگان» که شیخ علی حزین با تأثر از اعمال آنها یاد می‌کند چه کسانی بودند و چه سودی از آنها همه خلافکاری و خیانت می‌بردند؟

میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع‌التواریخ، پرده از کار بعضی از آنها بر میدارد و در «ذکر بیان انقراض دولت لطف‌علی خان سپه‌سالار» مینویسد:

«سر رشته امور نه به نحوی از دست بدر رفته بود که با تدبیر به صلاح تواند آمد زیرا که از پادشاه تا امرای دیگر همگی متفق السلیقه بودند در راحت طلبی و جبن و از مقدمه جنگ و جدل احتراز کردن و حسد بر یکدیگر داشتن و مغلوب الغضب بودن و مطلق نظر در عواقب امور نداشتن چنانکه به سبب همین اخلاق ذمیمه، هیچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود قورچی باشی نقیض آنرا می‌گرفت و آنچه قورچی باشی ممهّد می‌نمود وزیر خلاف آنرا صواب می‌شمرد... الغرض به سبب نقیض گیری و عدم بند و بست و فورطمع در کانون طبیعت اهل کار آن در کارگاه سلطانی غلبه تمام داشت به نوعی که هر يك از اعمال و لایات چون از حضور اعلی سرافراز به خدمتی می‌شدند، مبلغ‌ها به طریق و ذراندور شوه از آن شخص به عنوان تقبل می‌گرفتند و شخصی دیگر که وجه رشوه را زیاد می‌نمود با وجود حصول فرمان و خلعت و راهی شدن، باز او را از بین راه بر گردانیده تشریف و فرمان رامستر د نموده کار را به شخصی که وجه زیاد داده بود تفویض نموده به قاعده دور و تسلسل پیوسته بازار تفسیر و تبدیل عمال دایر و رایج بود... و عمده ندمای پادشاه که کلید حل و

عقد اموردردست ایشان بود و همهٔ امرا و اهل خدمات دیگر بی دخل بودند و آن دنما دو کس بودند: یکی میرزا رحیم حکیم باشی و دوم ملا محمد حسین ملا باشی^۱.

تأثیر این عناصر نامطلوب در خرابی اوضاع و احوال کشور یک پدیدهٔ خلق الساعه نبوده است و بر اساس شواهد تاریخی آثار انحطاط و سقوط حکومت صفویه از جایی آغاز می شود که عناصر تشکیل دهندهٔ این نظام ارزش واقعی خود را در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی ایران قرن دوازدهم هجری از دست داده اند و در واقع «از میان رفتن کامل هستهٔ مرکزی عقاید مربوط به سلطنت متکی به مذهب یعنی اساسی که شاه اسمعیل بر پایهٔ آن حکومت خود را بنا کرده بود، بی آنکه اندیشه و اعتقاد دیگری جایگزین آن شود و اختلاف فاحش بین عناصر قدیم و جدید در نظام ایران و تزلزل توازن میان ممالک و خاصه، توسعه خاصه که طبعاً مایهٔ دلسردی و رسیدگی خاطر خدمتگزاران می گشت و وجود «نیمه حکومت» در حرم سرا و شخص ملکهٔ مادر و خواجه سرایان که اعمالشان غالباً دور از مسئولیت و بی تعقل بود و فساد دربار که نوباوگان آن در محیط حرم بی خبر از حوادث جهان خارج بسر میبردند»^۲ ماهیت اصلی این سقوط را بیان میکند و این امر با وقایع تاریخی سلطنت شاه صفی تا آغاز دولت شاه سلطان حسین کاملاً تطبیق میکند و با جلوس این پادشاه در سال

۱ - مجمع التواریخ تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی تصحیح عباس اقبال

صفحات ۳۸ و ۳۹

۲ - تذکره الملوك و حواشی آن. پروفیسور مینورسکی ترجمه مسعود رجب نیا،

۱۱۰۵ هجری قمری نه تنها علائم انحطاط بلکه آثار انقراض حکومت صفوی روز بروز آشکارتر گردید.^۱

شاه عباس بزرگ، مردی که ایران عهد صفوی در زمان وی به اوج قدرت و شکوه رسید جانشین لایقی برای خود باقی نگذاشت و در حیات خود کسانی را که میتوانستند پس از او اداره کشور پنهانوار ایران را بر عهده گیرند، از میان برداشت و در اجرای سیاست استبدادی خود تا جایی پیشرفت که از کشتن فرزند خود نیز فر و گذار نکرد و به جز سام میرزا کسی نماند تا پس از او قدرت را به دست گیرد و سام میرزا که از کودکی در میان زنان حرم و خواجیه سرایان تربیت یافته بود، پس از رسیدن به قدرت، تحت تأثیر این عناصر، عده‌ای از شخصیت‌های نظامی و سیاسی را از میان برداشت که از آن جمله میتوان امام قلی خان فاتح جنگ هرمز و پسران وی را نام برد. از سوی دیگر امنیتی که شاه عباس طی جنگ‌های طولانی با عثمانی و اوزبکان و در سایه یک حکومت نیرومند بوجود آورد، تا مدت‌ها اثراتش باقی ماند، اما در حاشیه این امنیت طولانی، ایده نولوزی قدیم مبتنی بر عقاید صوفیگری و اصول قزلباشی که با جان باختن به خاطر ایمان و فداکاری در راه مرشد کامل توأم بود، بزودی از میان رفت و صوفیان و قزلباشان و حکام شرع که در نظام طبقاتی صفویه ارکان اصلی را تشکیل میدادند، از دایره حکومت بیرون رفتند و جای آنان را عناصر قشری مذهبی گرفتند.

بد عقیده لکه‌هات گرچه امور دینی در او آخر جانی تازه گرفت، لیکن

این توجه که مبتنی بر ظواهر خشک و احیای مذهبی بود، از برانگیختن شوق و احساسات مردم و مجتمع ساختن ایشان به دور یکدیگر برای دفاع از مملکت به هنگام خطر فرماندهان و در واقع بجای آنکه عامل یک پارچگی مردم شود، باعث تفرقه آنان گردید و عصیان را دامن زد^۱.

سیاست مذهبی تازه با اعمال فشار نسبت به اقلیتهای مذهبی آغاز شد و یهودیان و زرتشتیان و فرقه‌های مسیحی که تا زمان شاه سلیمان در آزادی بسر میبردند مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. یکی از کشیشان کرملی اصفهان مینویسد:

پس از آن که شاه سلیمان بر تخت سلطنت نشست ایران به سرزمینی مبدل گردید که در آنجا ظلم و جور حقه عیسویان شده است. خداوند، کاش این اعمال به خاطر تنفر مذهبی صورت گیرد، اما انگیزه آنان بطور کلی حرص و آرزو بنا بر دعوی ایشان نجس بودن ما است^۲.

عده‌ای از اطرافیان متمصب پادشاه به عذر اینکه آزادی بی حد و حساب یهود و عیسویان ارمنی موجب خلل در آئین اسلام می‌شود در حالت مستی از شاه فرامانی گرفتند تا گروهی از این دو جماعت را به قتل برسانند^۳ و این مبارزات جز بر افر و ختن آتش دشمنی و نفاق بین مردم حاصلی نداشت.

۱ - لکهارت . انقراض صفویه ترجمه مصطفی قلی زاده ص ۲۶

۲ - همان اثر: بنقل از کشیشان کرملی ص ۲۶

۳ - همان اثر: ص ۳۸

تضاد در دستگاه نظامی موجب گردید تا سران قزلباش که در آغاز کار صفویه بزرگترین پشتیبان آنها بودند با هم به رقابت برخیزند و برای کسب قدرت به جان یکدیگر بیفتند. امرای شاهی با گرگین خان گرجی حاکم قندهار به بهانه آنکه وی یک نصرانی نو مسلمان است آشکارا مخالفت کردند. میرزا محمد خلیل مرعشی مینویسد:

میرویس به الکسندل میرزا، برادرزاده گرگین پیغام فرستاد که من این کار را به سر خود نکرده‌ام بلکه وقتی در اصفهان بودم امرای شاهی مرا نوید حکومت قندهار به شرط قتل گرگین خان داده بودند. الحال من منتظر ورود فرمان ایالت قندهارم و آن عنقریب خواهد رسید. شما بهتر آنست که قبایل و بازماندگان عم خود را با نعل او گرفته به اصفهان بروید.^۲

شیخ علی حزین شاهد محاصره اصفهان با زرفانگری خاص خود اشاره می‌کند که «قرنها معموری و آسودگی و انعام جمیع نه‌متهای دنیوی و درممالک بهشت تشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب و عین الکمال بود. و امرای غافل و سپاه آسایش طلب که قریب به یکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه به خاطر نمی‌گذشت

۱ - منظور قتل گرگین خان در واقعه قندهار است

۲ - میرزا محمد خلیل، مرعشی، محمدالته ابریشی، ۷.

تا آنکه محمود با لشکر موفور به ممالک بزد و کرمان رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوایل سال اربع و مثلثین و مائة بعد الالف بود. چون قریب به دارالسلطنه مذکوره رسید، اعتماد الدوله با جمع امرا و سپاه که حاضر رکاب بودند مأمور به دفع او شدند و اینهم از اسباب اجرای تقدیر بود که لشکر، چندین کس که از رهگذر غفلت و نفاق رأی دو تن از ایشان را باهم اتفاق نباشد امیر و سردار شوند.^۱

از سوی دیگر ماهیت «نیمه حکومت پشت پرده» که مینورسکی در تذکره الملوك آنرا از عوامل مهم انحطاط صفوی شمرده است، خواه از روی مداخله گری آگاهانه خواه سرایان و خواه به خاطر اظهار وجود و اعمال نفوذ خود سرانده زنان حرم بوده باشد، بیشتر از دشمنان خارجی بردستگاه دولت صفوی زیان وارد کرد. شاهزادگانی که دور از صحنه اداری و سیاسی در اعماق حرم سرا و به دست خواجهگان متنفذ و زنان جاه طلب تربیت می شدند جز آلت بی اراده ای در دست آنان نبودند و اگر یکی از آنها به پادشاهی می نشست، غیر از اجرای نیات این «نیمه دولت»، کاری انجام نمیداد. نادر نیه سیاحتگر معروف فرانسوی تحریکات مادر شاه صفی را در قتل امامقلی خان و پسرانش مؤثر میداند.^۲

در زمان شاه سلیمان خواجه سرایان عده ای از رجال درباری و سران نظامی را به دست پادشاه از بین بردند و از خلاء موجود خود استفاده کرده

۱ - تاریخ حزین ص ۵۲

۲ - تاورنیه. سفرنامه. ترجمه ابوتراب نوری چاپ تهران ص ۵۲۰

کارها را یکسره در دست گرفتند. سانسون اشاره می‌کند که تمام تصمیمات مهم دولتی در شورای خاصی حل و فصل میشود که از خواجگان سرشناس حرم سرا تشکیل می‌گردد و شاه به وفاداری آنها اعتماد کامل دارد. معلمین و مربیان شاهزادگان از خواجگان حرم انتخاب می‌شوند. اداره امور مملکت در دست یکی از خواجگان با نفوذ حرم است و این اوست که جانشین شاه را از میان شاهزادگان انتخاب می‌کند و پس از مرگ شاه او را به دیگران می‌شناساند. اعتماد الدوله و رئیس دفتر مخصوص و منشی مخصوص صورت مختار مملکت و صورت انعام‌ها و املاکی را که شاه می‌بخشد و صورت ریز مبالغی را که از مالیاتهای وصولی برداشت می‌شود و جزئیات هزینه‌های مملکت را به خواجگه حرم میدهند^۱. به همین دلایل وقتی در سال ۱۱۰۵ هجری قمری قدرت به دست شاه سلطان حسین افتاد علائم سقوط و القراض به اندازه کافی چهره خود را آشکار ساخته بود.

شاه سلطان حسین شخصاً مردی دبیزار از خون‌ریزی و خشونت بود و در سالهایی از سلطنت که به تقریب از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۰ هجری قمری به طول انجامیده است اقداماتی در زمینه اجتماعی و نظامی و سیاسی و ایجاد ابنیه و آثار انجام داده است^۲، لکن فساد در دستگاه حاکمه و فقدان حس

۱ - سانسون . سفرنامه . ترجمه دکتر تقی تفضلی چاپ تهران ص ۱۷۸

۲ - ر.ک. بصیرت‌نامه . نوشته سیاح فرنگی . مجله برسیهای تاریخی

شماره ۴ سال هشتم ص ۱۶ و تاریخ‌روا بطایران و اروپا . نصراله فلسفی و گنجینه

آثار تاریخی اصفهان . لطف‌الله هز فرصفحات ۶۶۰ تا ۷۳۹

مسئولیت در میان عوامل متنفذ که به صورت میراثی از دوره پیش باقی مانده بود هر نوع اقدامی را خنثی می کرد.

در آمار نظامی ایران در ۱۱۲۸ هجری قمری اثر میرزا محمد مستوفی، به قدرت نظامی ایران در زمان شاه سلطان حسین و تعداد قابل توجه سپاهیان و کیفیت آنها اشاره شده است.

در این رساله نظامی عدد لشکریان یکصد و بیست هزار سوار و پنججاه هزار پیاده و ده هزار عمده توپخانه ذکر شده و اشاره گردیده است:

«در آن زمان لشکر ایل جاری مخصوص ایلات ایرانی الاصل بوده قلیلی از ایلات جدید گاهی شامل می فرموده اند از آنهایی که قدیم تر بوده اند، باقی هفتاد هزار کس لشکر حاضر به رکاب می بوده اند که مشاھر می گرفته اند سوای لشکرهای خودی بیگلر بیگی ها. چنانچه چهل هزار سوار و ده هزار جزایرچی و پنج هزار زبورک شتری و سه هزار کس توپچی و خمپاره چپی و دوازده هزار تفنگچی متعین توپخانه بوده که مجموع هفتاد هزار کس باشد ۴۰۰۰ تخمیناً در سال تمام به قدر چهار کرور روپیه هر ساله نقد از خزانه عامره به مشاھر سپاه ماهواری می رسانده اند مگر در اواخر عهد سلطان شهید [شاه سلطان حسین] که مدار اختیار سلطنت ملاباشی و حکیم باشی شدند، صرفه بینی دانسته مشاھر سپاه را

۱ - میرزا محمد حسین مستوفی: تفصیل عما کر فیروزی ماثر شاه سلطان حسین. نسخه خطی کتابخانه دانشگاه لس آنجلس به شماره M. ۳۲۲. مندرج در فرهنگ ایران زمین جلد ۲۰ دفترهای ۱ - ۳ صفحات ۳۹۶ - ۴۲۱ به کوشش محمدتقی دانش پزوه

در خزانه دادن مناسب ندیده صادر در ملک مقرر کردند و نصف هشت لشکر را در ملک متعینه نموده بر صادر تنخواه کردند و نصف کمتر را هم گاهی یک ماهه را دو ماهه ، و گاهی سال تمام ، هیچ به سپاه نرسید ، بعداً تمام سال دوسه ماهه ای دادند . کم کم آن قلیل سپاه هم متفرق شدند . هر قدر که اعتماد السلطنه و نواب وزیر به عرض اقدس رسانیدند فایده نکرد و به حسب اتفاق گورگین خان گرجی را بیکلر بیگی کابل و قندهار فرمودند .

افاغنه از این معنی ناخوش بودند چنانچه میرویس خان قلجه ای را باعرضه داشت ها و پیشکش و افر به حضور پادشاهی بنا بر عزل گورگین خان متضمن اینک هر کس دیگر امر اقدس صادر شود قبول شود مگر گورگین خان به سبب مخالفت مذهب عزل فرماید . چون میرویس خان به دربار پادشاهی رسید ، امر را بی اختیار ذلیل و مختار کار ، حکیم باشی و ملا باشی را دید و لشکر پراکنده یافت ، به اندک لشکر که کمتر از سی هزار کس باشد از راه دشت به عرض چهارده روز از کابل به کرمان رسیدند و امر سلطنت آن قسم شد که شد .^۱

در نسخه خطی تخفیه العالم ، کتابی که قسمت اصلی گفتار ما بر اساس مطالب آن قرار گرفته سیمای شاه سلطان حسین را در آغاز سلطنت به گونه پادشاهی اصلاح طلب معرفی کرده و همه صفات ممتاز یک فرمانروا را به او نسبت داده است و اگر اغرافات شاعرانه و تکلفات منشیانه نویسنده را در اخلاق شخصی پادشاه که خود نیز منکر آنست ، کنار بگذاریم ، باقی

مطالب حاوی اطلاعاتی مفید در روش کشورداری شاه سلطان حسین است. مؤلف کتاب، میرزا ابوطالب فندرسکی سخن را با آوردن منظومه‌ای در وصف شاه سلطان حسین آغاز کرده و مینویسد:

«غرض از این تمیقه‌انیده مداحی شاعرانه و اغرافات آن ومدحت سرایی منشیانه و تکلفات آن نیست، چه این معنی ازدوجت منتفی است: یکی اینکه هیچیک از این دو صفت به سادات و علماء زیاده مناسبتی ندارد. دوم اینکه کسی که ملک ایران که پادشاهی خصوص آن ماده افتخار جمشید و فریدون و کیقباد و دیگر پیشدادیان و کیان بوده بالتمام از قبضه تصرف غلامان او و اضافه بر آن دیگر ممالک هم مثل شیروان و داغستان و گرجستان و قندهار و لرستان و اکثر عربستان که هر یک از آنها در سوائف ازمنه و احیان مخصوص پادشاه عظیم الشانی بود که با وجود انحصار مملکتش در آن به پادشاهان جهان صلاهی انا و لا غیر» در میداده، همگی در حیطه تملک بندگان و عرصه جولان یکران ملازمان او باشد، در وصف عصمت و جلال او چه توان گفتن و چه چیز از آن مخفی است که به مداحی و و صافی در مقام اظهار آن باید در آمدن؟^۱

آنکاه نویسنده صفاتی چند که «هیچ بیننده واحدی از ملوک جهان را صاحب آن ندیده» به شاه سلطان حسین نسبت میدهد و فصل‌های

کتاب خود را به اقدامات و اصلاحات و منش این پادشاه اختصاص داده است که مهمترین آنها به این شرح است.

اول منع شراب: «هر جا شرابخانه‌ای بود با اوایی و ظروف آن به میدان نقش جهان آورده بر خاک ریختند و سبوهای دست به گردن بسته و خم‌های قالب از خوف تهی کرده و پیاله‌های دهن از حیرت و دهشت گشاده و صراحیهای شعله در خرمن افتاده همه را شکسته از وجودشان گرد برانگیختند...»

دوم - «قورق‌سایر مسکرات و خبثیات و فحشای فواحش مغنیات و اسباب زشت نشاط و طرب و بازی نرد و گنجقه و شطرنج و دیگر ادوات قمار و آلات لهو و لعب... از کمال نفاذ حکم آفتاب شعاع جهان و جهانیان مطاع هم در روز خرابات نجس نایاک و بوالمجیبی‌های ملاعب و مناهمی همه نقش بر آب گردیده تا به حدی که بیضه‌های رنگارنگ کپر نقش و نگار که در آن ایام قریب به نوروز موافق معمول تخم بازی عام ایام عید نوروز هر عامی درد کالها و دکدها به رنگینی آشیان نذرو و طاوس چیده شده بود بر چینه و بساط لهو و لعبی که در هر کوی و محله و بازار گسترده بود همه در نورزیده شد و نیز غدغن شد که جهال‌بی‌کمال کیمون‌پر ایندن که عبث‌ترین شغلها و بی‌فایده‌ترین کارهاست بال نشاط افشانی مرغ طبع بجویند و با وجود امکان تفأل به‌میل به عبادت و رغبت به طاعت، با طار و طیر حمامه طریق تطیر پیونید. اگرچه وزرای نواظر خزانعامره شاهی و امرای ارباب حل و عقد

سوانح امور پادشاهی به اتفاق به عرض رسانیدند که مالیه و خراج فواجر و اهل قمار و سایر مناهی هر ساله مبلغی خطیر است چنانکه اگر به قیمت طلا حساب شود در ایام سال موزع گردد، از این طریق قورق هر روزه ده من شاهی طلا نقصان خزانه عامه است، اما اعلیحضرت اعلی همت مروج شریعت فرمودند که اگر نقصان این قورق به خزانه صد برابر آن باشد که راه شکست بر آن نخواهیم گشاد و تغییر این حکم نخواهیم داد ...»

سوم - رسم از میان رفتن سجده: «چون در سوائف از منته و احیان معمول و متعارف اهل ایران آنست که در حدود مساعد حضور آستان شوکت و اجلال و خروج معارج وصول به آسمان سعادت و اقبال، هنگام نظر بر اشعه ناصیه شاهی و مطالعه طلائیع مطالع انوار طلعت شاهنشاهی به جای تحیت و سلام سر فرود آوردند و از آن در مکالمات به سجده تمبیر نمایند. روزی یکی از مقربان در گاه و حجاب بارگاه در مقام استعلام اینکه رخصت بار هست یا نه، به عرض رسانید که رخصت هست که امراء و ارکان به سجده بیایند، اعلیحضرت بر این سخن انکار بلیغ نموده فرمودند که سجده مخصوص خدای جهان و پروردگار عالم و عالمیان است و من

۱ - تحفة العالم - ص ۱۹۷. شاردن اشاره می کند که مشعلدار باشی، ناظر و حامی اماکن نساد و نوازندگان و شعبده بازان بود و مالیات آنان را دریافت میکرد. (سفرنامه شاردن ۸، ص ۱۵۹ ترجمه محمدعباسی - جلد ۸

یکی از بندگان ضعیف. بعد از این به استعمال این لفظ در چنین مقام
جرات نکنید و چون سر فرود آوردن نوعی از تعظیم است از آن به
تعظیم تعبیر نمائید.^۱

چهارم - شیوه ستوده صلۀ رحم که نشان بر خورداری از عمر دولت
و بهره مندی از انواع سعادت است که با آنکه دستور ملوک سوا الف زمان
و قاعده مضبوط قاطبه پادشاهان ایران آن بود که هر یک از اینای ملوک
که بر تخت سلطنت و پادشاهی متمکن میگشتند، برادران، بل پسران خود یا
که پاره های جگر ایشان بودند به مقتضای «لا ارحام بین الملوک» از خود
دور و مهجور و در تنگنایی منحصر داشته به نقض عیش معاش خاطر ایشان
را حزغم خویش از هر خیالی می برداختند و اکثر ایشان به این هم کتفا
نکرده به میل یا به قلع چشم های ایشان را از نورینش عاری و عاقل نموده
جهان روشن را بر ایشان تیره و تاری می ساختند. این صاحب سعادت رحیم
دل عاقل کامل جهت جمع کردن میان صلۀ رحم و رضا جویی حضرت خالق...
ابواب انواع تفقد و عطوفت و اصناف شفقت و مرحمت بر چهره امید ایشان
مفتوح نمود، چه نخست فرمود که جای برادران و وسیع تر و منزل ایشان
دلکش تر ازینکه هست می باید و فرمان داد تا در موضعی که والد ماجد
بزرگوار جهت مقام ایشان تعیین فرموده بودند عمارت های رفیع و دلکش
ساخته، مساحت آنرا گلزار رنگین و سقف و جدران آنرا غیرت نگار خانه
چین کردند... و اکثر اوقات بر خلاف معمول اسلاف کرام با ایشان ملاقات
نموده و کمال رأفت و نهایت مهربانی و مرحمت فرموده خاطر ایشان را

که در زمان پدر بزرگوار هر ساعت مترصد لحوق ضرر و درخوف قتل و انواع خطر بود به انواع تفقد و خوش خویی و اضعاف عطف و فدای جویی که از هیچ پدر مهربانی نسبت به فرزندی که به او کمال دل بستگی و علاقه داشته باشد مثل آن نیاید، خاطر ایشان را از هر گونه بیمی پرداخته و دل ایشان را از خوف خطر و مکر و همی ایمن ساخته از صمیم قلب ایشان را به دعای دوام عمر دولت خویش مشغول داشت ...^۱

پنجم - «التزام شیوه عدل و انصاف و قمع آثار ظلم و جور و اعتساف که با آنکه جهت فریادرسی مظلومان و تدارک احوال ستم دیدگان و داد هر مظلومی از ظالم ستاندن و حق هر ذی حقی رساندن موافق معمول آباء کرام و دستور معهود اجداد عظام هر روز صدر و دیوان بیگی بردر کرباس چرخ اساس دولت خانه همایون قریب بد آله قایی در موضعی که هیچ کس را از وصول به ایشان حاجبی و مانعی نباشد تعیین یافتند. از طلوع آفتاب تا ظهر نشسته به وظیفه خویش اشتغال می نمایند.^۲» و پادشاه به مقتضای عقل کامل و دل آگاهی به اندیشه آنکه مبادا که صاحبان دیوان بنا بر غرض - ورزی و حمایت از صاحب شوکتی قوی دست که «در حمایت بعضی از ظالمان باشند». از شاهراه راستی و عدالت عدول کنند، خود به نفس نفیس اکثر اوقات سوار شده به عنوان سیر و شکار به جنبش درمی آید و هر کس که از دور عریضه ای بلند می کرد، ملتزمان به موجب فرمان از دستش گرفته

۱ - تحفة العالم . ص ۱۹۹

۲ - همان اثر . ص ۲۰۱

به نظر پادشاه می‌رسایدند و در صورت لزوم همان لحظه حکم مقتضی صادر می‌کرد و چنانچه نفاضا احتیاج به معطالعه و بررسی بیشتری داشت آنرا به یکی از خواص می‌سپرد تا در فرصت کافی بدان رسیدگی کند. گاه به لباس مبدل درمی‌آمد و فاشناس در کویچه و بازار می‌گردید و با هر صنفی از اصناف ملاقات و سؤال و جواب می‌کرد و بر «مخفیات امور آگاهی حاصل می‌نمود»^۱، تا صدق و کذب احکام دیوانیان روشن گردد و هر چند روزی یک بار شخصاً در دیوان عدالت می‌نشست و جمعی کثیر از غلامان و قورچیان معتمد معتبر جهت همین امر موکل می‌کردند که حاجبان غضنفر صولت پلنگک خصلت و در باغان ثعبان سیرت ازدها مهابت که دگنک نسق از دست کهکشان کشیده بر کتف آسمان می‌زنند و چوب خدمت به خشم از دست فیسر گرفته بر سر خاقان می‌شکنند، در آن روز راه وصول هیچ قطره به دریای قرب آن بحر بی پایان نزنند... که به این وسیله مظلومی بی‌واسطه نزد چنان داور روی آورده تا ظلم تو اوند نمود»^۲

ششم - صفت شجاعت و اقدام در بهبود امور نظامی: «شجاعت و تهور و ورزیدگی فنون سپاهی گری و طریق جنگ و شناختن آتش عنانی و سنگین رکابی اوفات شتاب و درنگ و تکیه و تکیه جنود به افزودن غلام و قورچی و توپچی و تفنگچی و کماندار و نیزه و ران و ترکش بندگان و سایر اصناف سیاهیان

۱ - تحفة العالم. ص ۲۰۲

۲ - همان اثر. ص ۲۰۳

لازم جهانبانی و کثرت و وفور بخشیدن آلات و ادوات حرب و قتال و اسباب قلمه گیری و ملک کشائی و کشورستانی^۱ مؤلف در این قسمت شجاعت و چابک دستی پادشاه را ستوده و در مقام تمجید می نویسد:

در چابک سواری به مرتبه ایست که هنگام دویدن اسب تازی نژاد برق جولان، بی احتیاج به چوکان دست گوی از زمین می ریاید و با وجود داشتن کمان در دست چپ به هدفی که در طرف راست موضع باشد تیر آشنا می نماید... مکرر تیرنج و نارنج بر روی آب به تندی روان افکنده رابه تیر و تفنگ زده و فندق به هوا پرتاب کرده راه تیر کرده تفنگهای سنگین فریب به جزایری را به یک دست برداشته بی مدد دست دیگر برابر هدف داشته آتش داده دود از هدف بر آرد و به دست چپ از بند سپر گذرانیده و آنرا ملاصق ساعد و بازو داشته کمان گرفته به یک تیر کش تیر قدر اندازی نماید که آن سپر از دستی که کمان دارد نگذارد و در چنین حالت گاهی دست راست را هم به آویختن بند عمود و تبر بانیخ و سپر از آن گرانبار سازد و با چنین مانعی از در دست شست^۲ کند که بر کماندار اشکال و صعوبت آن ظاهراست تیر را خطا نمی اندازد...^۳ و درباره امور نظامی اشاره میکند که پادشاه روزی از امراء و ارکان دولت پرسید که در قدیم عدد سپاهیان ایران به دوست هزار و سیصد هزار نفر می رسیده و ایران از قیصره روم و خاقان ترکستان و ولایت هندوستان باج می گرفته امروز که مدخل کشور

۱- همان اثر ص ۲۰۳

۲- اصل : شصت

۳- همان اثر ص ۲۰۲

به اضعاف مضاعف زیاده بر گذشته است وضعی مانند سابق ندارد و چون وزراء جوابی قانع کننده ندادند، پادشاه جواب داد:

«اگر در واقع شما ادراک آن نموده و تفهیمیده اید زهی جهل و نادانی و عدم بصیرت و معرفت به اسرار ملک و مملکت. و اگر فهمیده اید بنا بر رعایت آسودگی و تن آسائی و راحت ظاهری با فعل خود صرفه در اظهار آن نمی بینید، زهی ناسپاسی باولی نعمت. سبب آنست که در آن اعصار و اوان، اخراجات مردم در ملبوسات و سایر تزئینات و تجملات و تپذیر و اسراف در ابنیه و سایر جهات از مناسب امثال خویش بیرون نرفته و خرج زیاده بر قدر ضرورت و رفع حاجت را لزوم مایلزم و عبث دانسته و ارتکاب آن نمی نمودند و مواجب و مرسوماتی که در این اوقات به دو سه نفر داده می شود و به اخراجات ایشان وفا نمی کند و قدرت بر سفر به آن وضعی که ایشان را منظور است و به آن معتاد شده اند ندارند، در آن اوقات به ده دوازده نفر داده می شد و به وجه معاش ایشان وافی بوده و به آن سرانجام ما بحتاج خویش می داده و تاب سفرها و مسافهای دور و دراز هم داشته اند.» سپس مؤلف با لحنی انتقاد آمیز به وضع لشکریان در دوران قبل پرداخته و می نویسد:

کار بجائی رسیده بود که پست ترین درجه از غلام و قورچی که مواجب و مرسوم اوسالی ده یا پانزده تومان بود هر گاه به یساق مأمور می شد، علاوه بر تشریفات موجود، مفرش و یخدان و سیس خانه و خیمه علیحده و ظروف مطبخ و انواع طعامها و میوه ها و حلویات و لباسهای متعدد کردی و کاتبی و عبا و لباده و بارانی و قهوه دان و هزار بیشه و قاب غلیان و آتش دان بالوازم آن

همراه می برد و معلوم است چگونه می توانست راه برود و به مقصود برسد. اما درین زمان همت پادشاه بر آن قرار دارد که عدد لشکر ایران به سیصد هزار ایل متجاوز تواند رسید و ساختگی و آمادگی ایشان رزم و بیکار و تازش و ایلغار را چنان که اگر در شب تیره به یساق مأمور شوند همه پیش از صبح سوار شوند گر دید و شناختن به رزم و بیکار بنابر سهولت استعداد آسان و یساق و سفر سه ماهه و سه ساله بنا بر قلمت مؤتد سهل المأخذ بودن اسباب آن یکسان است ... ' و آنگاه تدارکات فزون را به قرار زیر توصیف می کند:

« هر ده نفر یک خیمه و یک ساج و در سفر و بیابانهای کم آب دو شتر آبکش و دوازده مشک آب با خود داشته باشند و قبای هر یک چو خای استرآبادی باشد یا خافی یا تفصیله یزدی یا سبز واری یا جنسی دیگر، درین مرتبه و دستار یا مندیله که بالای تاج به پیچند یا علی حده بر سر گذارند مناسب قبای مذکور و شال و چهار زرعی مناسب چنان مندیله و قبا و در زمستان و هوای سرد یک کاپی، یا یک پوستین، و یک پایبچی، نمدتکه رنگین یا سفید و یک کلاه بارانی، همه در قیمت مناسب بالباس مذکور. اما در آلات حرب و ادوات ملهن و ضرب مثل شمشیر و تیر و نیزه و خنجر و تفنگ نیز کاپی و قداره و عمود یا شش پر و سلاح حفظ بدن و حفظ مرکب مثل سیر و خود و زره و جوشن و خفتان و برکتوان و لوازم آن تمام یراق و تمام سلاح باشند و اشیاء مزبوره همه در کمال جودت و نهایت نفاست باشند به این معنی که هر یک آنچه از آن مطلوب و مقصود آن است

در آن کمال داشته باشد یعنی از شمشیر و امثال آن خوب بریدن و تیزی و استحکام و از سپر و زره و اشیاء آن به کیفیتی بودن که همه حربه بر آن کار نکند و در زانت و معائنات و قوام منظور دارند و بس و هیچ حربه و سلاحی را تزیین نکنند و مزین آنها را داخل حربه و سلاح ندانند بلکه باید که همه آنها از زینت نقره و طلا معرا و از سایر تکلفات مجرا باشد و در پی تکلیفی سازی کار و ضروریات آن به معرتبجد و اجتهاد در کار دانند که کمان ساده را بر نقاشی کرده آن و تیر ساده را برابر شمشیر یا ورق نقره بر زر بر خانه آن راجح دارند و ترکش ساده را از بخیه دوزی آن و زین و تمد زین و لجام ساده را از آنچه فی الجمله تکلفی در آن بکار رفته باشد بهتر شمارند. ...

نویسنده تحفة العالم در ادامه گفتار خود برای پادشاه خصوصاً مائند بذل و بخشش و توجه به اخلاق عمومی و بر خیز داشتن مردم از پوشیدن لباسهای گرابها و بر انداختن بعضی از عادات ناپسند و کج رفتارها و توجه به آیین کشورداری و مائند آنها بر شمرده و او را به صفت خویشنداری و سخنوری و دوری از مردم غرض ران و جلسوه های دیگری از سجایای انسانی متصف ساخته است. در توجه پادشاه به اخلاق زنان و کودکان آمده است:

دسوان کهن سال را به منزله امهات و جوانان ایشان را مثل اخوات و کوچک سالان و کودکان را به منزله بنین و بنات خویش بند داشته

و در هیچیک از ایشان بهیچ وجه هتک عرضی و منافی عصمتی روا نداشته حفظ ناموس همگی ایشان را بر ذمه همت جبلت تقدس طینت خود لازم و متحتم می شمارد... لذا غدغن که برخلاف سابق نسوان در محلات و اسواق بی سبب لازم شرعی و ضروری عرفی اصلاً تردد نمایند و جز بر ازواج و محارم خویش برقع از چهره نگشایند و از سیر باغات و بساطین و معارك و ملاعب و سایر مواضع نامناسب اجتناب لازم شمارند و نیز طبع غیور پادشاهی مورد الهام این غدغن ناشی از غیرت آلهی شد که کودکان لهو و لعب خو و نوریسیدگان ساده رویی رفاقت یکی از اهل سیرت ایشان از خانه بیرون نیایند، به معرکه ها و قهوه خانه ها و مواضع امثال آن مطلقاً تردد نمایند و جمعی که اطفال خود را جهت تعلیم حرف و پیشه ها به استادان صنایع می سپارند اول به تتبع احوال آن استاد استعلام صلاح و فساد او همت گمارند که اگر شایسته باشد طفل خود را به او والا به یکی از استادان صلاح پیشه سپارند و کودک بی موی روی را هر چند که شخصی از اهل حفظ سیرت او هم با او باشد و از او جدا نشود به اشتغال امر سر تراشی یا دلاکی نگذارند و باغبانهای باغات محال سیر و گلگشت خلایق و در قیام به خدمات ایشان که جهت جلب نفع خویش که احیاناً مینمایند فرزندان ساده روی خود را با خود نکه ندارد و احکام و رقم خط این قورقهای با غدغن مؤکد به ارقام را در جمیع اوقات و اوان مستمر و در همگی از منته و احیان مستقر دامتہ رقم پریشان حروف آغاز و میدان خط را بر چهره ساده رخان که آن فی الحقیقه

سواد حکم بیاضی حسن صفحه رخسار و درود شمع فروزان عذار است؛ هیچ وجه من الوجوه پسروا سه رخصت ارتکاب امور ممنوعه مذکوره ندانند^۱

و در ارج نهادن پادشاه به ساده پوشی چنین می آورد:

عدم اعتبار به لباس و اظهار عدم تفاوت نسبت به مردان در میان دیبا و کرباس، چه با آنکه رنگینی وضع ایران و مبالغه و اهتمام در زینت اهل آن به جایی رسیده که تجار و محترفه و مزارعان و سایر اوساط الناس قبای زربفت و زرتار و شالهای بوته بلف گرانبهای در میر دارند و عندیله تمام زر اسفهای و تبریزی و قطنی و گجراتی برس می گذارند و از این خود معلوم میشود که غلام و قورچی و نویسندگهای دفتر خانه همایون تاجه مرتبه در زینت می افزایند و سلاطین و خاندان و ارکان دولت و مقرران تاجه حد تکلف می نمایند. آن اعلیحضرت اکثر اوقات قبای قطنی ساده یزدی و دارای نمازی و تافته نمازی کاشی در بر دارند و عندیله اسفهای ساده برس می گذارند و گاهی بر زبان الهام ترجمان می آورد که مردم چرا در ملبوسات و سایر اسباب تزین تکلف زیاد می کنند و به این سبب دستگاہ راحت و سعادت احوال را بر خود تنگ کرده خویش را در مضیق انواع تعب می افکنند خصوصاً جمعی که مداخل یکساله ایشان بهای يك مندیله و کردی ایشان کافی نیست، جمعی که صاحب قدرت نباشند چه ضرور است که بقرض یا به وجهی از وجوه نامشروع که به التزام این نحو زینت البته جمعی

به آن ملجأ می‌شوند که تحصیل آن کنند و جمعی که صاحب ثروت باشند اگر از آنچه صرف قیمت این اجناس می‌نمایند قدری را در لباس موافق وضع سابق و قدری را در توسعه انفاق جمع واجب الانفاق صرف نمایند که ایشان را رفاهیتی و وسعتی در معاش حاصل شود و قدری در وجود احراز ثبوتات اخروی مصروف دارند آیا بهتر نیست؟

اظهار عقیده صاحب تحفة العالم درباره اخلاق و صفات شاه سلطان حسین که به خلاصه‌ای از آن در بالا اشاره شد، در برابر عواملی که سقوط دولت صفوی را باعث شدند پاسبانگویی این تصور است که این پادشاه مستحق سرزنش همه جانبه به خاطر شکستی که در دوران او نصیب حکومت صفویه گردیده بوده است و تلاش مسالمت آمیزی برای سر و سامان دادن به اوضاع و احوال کشوری که وارث يك الحطاط سیاسی و نظامی بود نمیتوانست تأثیر مثبتی داشته باشد و سخنان شاه سلطان حسین که در آخرین روز زمامداری خود خطاب به مردم اصفهان بر زبان آورد تا حدی از آن نابسامانیها حکایت میکند.

«ار پیاده و با جامه سیاه از قصر بیرون آمد و در کوچه‌های عمده اصفهان عبور کرد و با صدای بلند از بدبختی‌های دوره سلطنت خود خطاب به مردم لب به شکایت گشود و آنها را معلول نصایح وزیران

خود دانست و آرزو کرد مردم اصفهان سر نوشت بهتری داشته باشند و این مطالب ازدهان پادشاهی که بر اثر حلاصت طبع پس از بیست و هشت سال سلطنت دچار سرفکندگی شده بود چنان در مردم تأثیر کرد که همگی با وجود پریشانی اشک از دیدگان بیاریدند.

